جلسه 761

چهارشنبه 17/03/91

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به اجماع منقول بود.

محقق اصفهانی در جائی که بعض السبب نقل می شود و بعض دیگر را خود فقیه تحصیل می کند، مثلا برخی از فتاوای فقهاء توسط صاحب مفتاح الکرامة مثلا نقل شده است، بقیه فتاوی را خود فقیه تحصیل می کند می خواهد به هم ضمیمه کند تحصیل قطع به حکم شرعی بکند. محقق اصفهانی فرموده این مشکل هست. چرا؟ برای اینکه این اگر تمام السبب بود و صاحب مفتاح الکرامة می آمد اجماع فقهاء را نقل می کرد برای ما، می شد تمام السبب برای کشف حکم شرعی و مشکلی نداشت. لازم مؤدی خبر صاحب مفتاح الکرامة ثبوت حکم شرعی بود. اما صاحب مفتاح الکرامة آمده بعض سبب را نقل می کند. این نه موضوع اثر شرعی است ونه لازم آن ثبوت حکم شرعی هست. ثبوت حکم شرعی لازم تمام السبب هست نه لازم جزء السبب.

اقول: جواب این فرمایش واضح است. هر جزء السببی می شود برای آن یک قضیه شرطیه تشکیل داد، و آن این است که لو انضم الیه الجزء الآخر من السبب لثبت الحکم الشرعی. شما مثلا وقتی خبر ثقه می گوید زید عالم است، موضوع وجوب اکرام عالم عادل است. خب قضیه شرطیه ای هست که لو انضم الی علم زید عدالته لوجب اکرامه. این می شود لازمه آن خبر ثقه به علم زید که اگر عدالت زید هم موجود بشود واجب الاکرام می شود. وفرض این است که من خودم می روم تحصیل علم وجدانی می کنم یا تحصیل علم تعبدی می کنم با یک خبر ثقه دیگر که زید عادل هم هست. خب این می شود جزء لوازم اماره دیگر، مشکلی ندارد. جزء السبب را که فتوی نصف فقها هست صاحب مفتاح الکرامة نقل کرد، خب این یک لازمی دارد و آن این است که لو انضم الیه فتوی النصف الآخر من الفقهاء لکان الحکم الشرعی ثابتا علی وفق فتوی هؤلاء، وبعد من می روم خودم فتوی نصف دوم فقهاء را تحصیل می کنم ثابت می شود که حکم شرعی طبق فتوی فقهاء وجود دارد. پس این مشکلی نخواهد داشت. فالاجماع المنقول لیس فی حجیته أیّ اشکال بناءا علی حجیة خبر الثقة کما سیأتی الا اشکال واحد وهو کون الاجماع المنقول عادة من المصطلحات الغامزة. اجماع می اصطلاح غامزی شده است که هر کس بر اساس یک اصطلاحی که مخصوص خودش هست از آن تعبیر می کند. یک شخص لطفی هست طبق موازین قاعده لطف دعوای اجماع می کند. شخص دیگری حدسی هست بر اساس حدس خودش تعبیر به اجماع می کند. و طبیعی است که دیگر ظهور عرفی اش را در اتفاق فقهاء سلفا و خلفا از دست داده است. و الا ما معامله علم وجدانی به اتفاق فقهاء می کردیم با این نقل اتفاق فقهاء، ولی چه کنیم که لفظ اجماع قاصر است از اثبات این مطلب. مخصوصا مثل اجماع سید مرتضی که دیگر خیلی ناجور بود، در جواز تطهیر به ماء مضاف ادعای اجماع کرد، بعد محقق حلی از او نقل کرد که در خلاف گفته است که من به این خاطر ادعای اجماع کردم که هر کجا که دلیل بر تکلیف نداشتیم اصل بر برائت است. یا حتی اگر همین را هم نگوید، مواردی است که اجماع های ضد و نقیض ادعا می کنند. در کفاره حنث نذر نقل شده است که در انتصار ادعای اجماع کرده بر یک نوع کفاره، در رسائلی که مجموعه ای از رساله های سید مرتضی است آنجا ادعای اجماع بر یک نوع آخری از کفاره حنث نذر کرده است. یا می بینید شیخ طوسی در خلاف ادعاهایی می کند راجع به اجماع. در غنیه ابن زهره که پر است از ادعاهای اجماع که ما یقین پیدا می کنیم که خیلی از اینها اساس محکمی ندارد. شیخ طوسی در بیع معاطاة ببینید در خلاف چی فرموده است. برای اینکه بگوید معاطاة مفید ملکیت نیست مفید اباحه است (که لعل ظاهرش این باشد که اجماع داریم بر این مطلب، وادعای اجماع که شده است بر این مطلب که بیع معاطاتی لایفید الملکیة وإنما یفید اباحة التصرف) استدلالهای ضعیفی آورده. گفته ما احراز نکردیم بیع معاطاة عقد باشد شرعا، لذا قدر متیقن این است که مفید اباحه تصرف است نه بیشتر.

خب آقا چه لزومی دارد که ما احراز کنیم که بیع معاطاة شرعا عقد است؟ عرفا عقد است، اوفوا بالعقود و تجارة عن تراض منکم شاملش می شود. ما سیره قطعیه عقلائیه بر نفوذ بیع معاطاة داریم. ولی با این استدلالهای غیر قوی همراه با ادعاهای اجماع اینها به نظر ما مفید فائده نیست. شما در همین بحث خبر واحد ببینید از یک طرف سید مرتضی در کتاب الموصلیات ادعای اجماع می کند که خبر واحد در نزد امامیه مثل قیاس بود. معروف بود از مذهب امامیه که همانطور که به قیاس عمل نمی کنند به خبر واحد هم عمل نمی کنند، وابن ادریس هم در ابتدای سرائر نقل کرد. ولی از آن طرف شیخ طوسی بدون اعتناء به کلام استادش سید مرتضی می گوید معروف از مذهب امامیه این است که به خبر واحد عمل می کنند، واجماع هست بر عمل طائفه به خبر واحد.

از این بحث بگذریم.

یک نکته ای در آخر بحث عرض کنم:

مرحوم آخوند در کفایه تعبیر می کند می گوید ربما یحتمل تشرف بعض الاوحدی بخدمته و إنما نقل الاجماع لبعض دواعی الاخفاء.

آقای خوئی در رد این مطلب فرموده است: شما اگر زمان غیبت کبری را می گوئید، ادعای رؤیت در زمان غیبت کبری مسموع نیست مع أنه ایضا لم یدعوها، علماء ما هم همچنین ادعایی نکرده اند.

اقول: اگر مقصود این است که در فقه کسی نیامد از راه اجماع تشرفی ادعای اجماع کند استنادا به ملاقات با امام عصر سلام الله علیه، خب حرف درستی است، مطمئنا ما همچنین اجماعی نداریم، لااقل محرز نیست همچنین اجماعی.

اما اینکه ایشان فرموده ادعای رؤیت در زمان غیبت غیر مسموع است، ظاهرا دلیل ایشان این روایت شیخ صدوق است که در غیبت شیخ طوسی هم نقل می کند بإسناد جماعة عن الصدوق، می گوید حدثنا ابومحمد الحسن بن احمد المکتب، تا اینجا می رسد که قبل از وفات علی بن محمد سمری توقیعی آمد که إنک میت ما بینک و بین ستة ایام فاجمع امرک و لاتوص الی احد یقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت الغیبة الثانیة، فلاظهور الا بعد اذن الله عزوجل وذلک بعد طول الأمد و قسوة القلوب و امتلاء الارض جورا، وسیأتی شیعتی من یدعی المشاهدة، الا فمن ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی والصیحة فهو کاذب مفتر ولاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم.

حسن بن احمد مکتب می گوید بعد از شش روز آمدیم علی بن محمد سمری در حال احتضار هست، گفتیم وصی تو بعد از خودت کیست؟ گفت لله امر هو بالغه، بعد فوت کرد.

این حدیث مستند شده برای خیلی ها که می گویند مدعی رؤیت کذاب است.

این حدیث اولا ضعف سند دارد. حسن بن احمد مکتب مجهول است. ثانیا: با وجود تواتر اجمالی که علماء واتقیائی هم مشرف شده اند به زیارت حضرت و هم ادعای تشرف کرده اند، این قرینه قطعیه باعث می شود ما توجیه کنیم این حدیث را. مرحوم علامه مجلسی توجیه می کند می گوید مدعی مشاهده همراه با نیابت و سفارت این دروغگو است. آقای خوئی هم در صراط النجاة همین را می گوید. البته مراد سفیر در یک پیام شخصی که نیست، والا عرض کردیم شیخ محمد کوفی پیام برای آسید ابوالحسن اصفهانی آورد، که حاج آقای وحید فرمودند من خودم از شیخ محمد کوفی این را شنیدم، و خود آسید ابوالحسن اصفهانی هم پیام را به بعضی ها نشان داده بود که رخص نفسک و اقض حوائج الناس نحن ننصرک. خود آقای خوئی این جریان شیخ محمد کوفی را نقل کرد، به خط خودش هست، برای افراد مختلفی شفاها نقل کرده است. پس باید این حدیث توجیه بشود. یا این توجیه که بگوئیم مراد مدعی سفارت خاصه شبیه سفارت و نیابت نواب اربعه است، بله این قطعا دیگر در غیبت کبری همچنین واقعه ای رخ نمی دهد. اما در یک واقعه خاص پیام رسان باشد دلیلی بر دروغ بودن آن نداریم. یا باید توجیه کنیم این روایت را بگوئیم مراد این است که شما اصالة الکذب جاری کنید در حق مدعی مشاهده. مصلحت شیعه این است که در عصر غیبت برای اینکه جلو سودجوئی و سوء استفاده دغل کارها را که نان وآب دارد برای آنها ملاقات با امام زمان و داستان درست کردن در این رابطه، برای اینکه جلو این سوء استفاده ها گرفته بشود شما مأمورید که بگوئید اینها کاذبند. منتهی یک اصل است، مگر موردی که علم به خلاف پیدا کنیم، علم پیدا کنیم که این شخص، شخص صادقی است مثل مرحوم بحرالعلوم.

یک احتمال دیگری داده شده در مورد این روایت، گفته شده این روایت میخواهد بگوید کسانی که می گویند ما امام زمان را دیدیم و شناختیم اینها دروغ می گویند. خیلی ها امام زمان را که دیدند موقع دیدن نشناختند. شیخ محمد کوفی هم در جریان مسجد کوفه امام زمان را نشناخت، بعد که برگشت از وضوء گرفتن و دید هوا شدیدا تاریک است، فهمید آن روشنائی شدید هنگام نماز آن آقا روشنائی صبح نبوده است بلکه روشنائی وجود نازنین بقیة الله بوده. آنوقت فهمید قبلش که نفهمیده بود.

اقول: به نظر ما این توجیه هم درست نیست. ما قطع داریم به صدق بعضی از قضایای ملاقات با امام زمان که همراه با معرفت آقا بوده است. یک نمونه اش قضیه ای است که صاحب کشف الغمة نقل می کند که به قول صاحب وسائل می گوید: کان عالما فاضلا محدثا ثقة شاعرا ادیبا جامعا للفضائل و المحاسن، همچنین شخصی نقل می کند می گوید شخصی قریب به عصر ما بود و قضیه اسماعیل هرقلی را نقل می کند، می گوید ثقات این را برای من گفته اند. بعد می گوید این قضیه را که من نقل می کردم در یک مجلسی پسر او هم بود وگفت من پسر اسماعیل هرقلی هست. خب اسماعیل جریانش معروف است دیگر، می گوید پایم زخم بود و خوب نمی شد و ناامید شده بودم، دیدیم چند نفر بودند یکی آمد پرسید چرا ناراحتی، بعد دست کشید جای زخم، می گوید من هم با کراهت قبول کردم که این کار را بکند. بعد آن آقای دیگری که با او بود گفت هذا امامک. می گوید من رفتم حضرت را بوسیدم گفتم آقا از تو جدا نمی شوم، آقا فرمود برگرد گفتم برنمی گردم، که آن ملازم حضرت گفت تو خجالت نمی کشی امامت می گوید برگرد تو بر نمی گردی، این را که گفت برگشتم. و ادامه جریان.

یک جریانی هست که در همین سنوات اخیره رخ داده، که به نظر ما این جریان قطعی است، که هم مرحوم نهاوندی که ایشان شخص ثقه ای بوده است در عبقری الحسان نقل می کند، وهم آقای زنجانی در جرعه ای از دریا جلد یک ص 555 نقل می کند از مرحوم حاج آقا رضای صدر، هر دو سند می رسد به سید حسین حائری کرمانشاهی پسر برادر مرحوم سید محمد فشارکی. که آقای زنجانی خودشان با اینکه اینقدر تشکیک می کنند در این جریانات ملاقات با امام زمان که آدم تعجب می کند چطور این جریان از دست ایشان سالم در رفته است. مرحوم حاج آقا رضای صدر هم که ما پیش ایشان درس خوانده بودیم ایشان هم آدم بدبینی بود، که حتی از ایشان سؤال کرده بودند که آیا کسی را می شناسید که با امام زمان ملاقات کرده باشد؟ گفته بود یک نفر را می شناسم او هم دروغگو است. اینجور حالتی داشتند، یعنی آدم خوش بینی نبودند. آنوقت اینها نقل می کند از مرحوم آسید حسین حائری، آقای زنجانی هم تعبیر می کند می گوید: عالم جلیل قدر و مجتهد عالی مقام و ملای حسابی واز جهات معنوی هم سطح بالا بود، با این سند.

مرحوم آسید حسین حائری می گوید من در کرمانشاه زمان رضاشاه مجلس روضه می گرفتم از طلوع آفتاب تا ساعت دو بعد از ظهر مجلس طول می کشید، خسته می شدم، هم بودجه اش سنگین بود و هم خسته می شدم. می گوید با خودم فکر کردم که آیا این کار من مقبول است یا مقبول نیست. می گوید یک سیدی که نمی دانم رشتی بود یا غیر رشتی از نجف مهمان من شد. بعدش یک آقایی دیگر از آشناهای ما از نجف آمد که از علماء عراق بود، چون راه کرمانشاه مسیر عبور مسافرین نجف بود وبالعکس، علماء کرمانشاه میزبان آنها می شدند. می گوید آن عالم عراقی به من گفت این سید را می شناسی؟ گفتم نه، گفت این آدم عجیبی است اهل ریاضت هست کاسب است در یکی از محلات نجف، مدتی غائب می شود نمی دانیم کجاست، بعد از چند ماه می بینند آمده معلوم می شود در یکی از حجره های مسجد کوفه مخفی شده برای عبادت و مشغول عبادت و ریاضت شده است.

آسید حسین حائری می گوید من از آن سید پرسیدم که این روضه ما مقبول است یا مقبول نیست؟ می گوید اول زیر بار نمی رفت که اهل این مسائل باشد، ولی بعد معلوم شد اعتراف کند. بعد آسید حسین به او گفت شما سؤال کنید که آیا این جلسه مقبول حضرت حجت هست یا نه. داستان مفصل است. تا اینجا که بعد از مراحلی گفت بله، روضه شما مقبول است و خود حضرت هم در روز تاسوعا در این مجلس شرکت می کنند. گفت چند تا علامت هست:

یکی اینکه در روز تاسوعا با اینکه مرسوم است در ایران که روضه حضرت اباالفضل خوانده می شود، اما اصلا روضه حضرت اباالفضل خوانده نخواهد شد، همه اش توسل به حضرت ولی عصر خواهد بود.

علامت دوم این است که اشرف الواعظین که واعظ آخر شماست غیر از منزل شما هیچ کجا منبر نمی رود و آن هم اول وقت می آید منبر می رود و دیگر جای دیگر روز عاشورا منبر نخواهد رفت.

علامت سوم هم این است که شما فلان چاه که نزدیک منزل است برای پذیرائی از افراد ایستاده ای، حضرت وقتی تشریف می آوردند لرزه ای بر شما حاصل می شود، وحضرت از آن دری می آیند که منبری ها می آیند، و با چند نفر از اصحابشان هم هستند، واز همان در هم خارج می شوند.

آسید حسین حائری می گوید روز تاسوعا شد، ما آماده شدیم یواش یواش افراد می آمدند، ناگهان در زدند اشرف الواعظین آمد، گفت سینه ام خسته بود، گفتم اگر بخواهم امروز هم جاهای مختلف منبر بروم فردا عاشورا است نمی توانم مجالس را اداره کنم، امروز را خواستم استراحت کنم. ولی برای تیمن و تبرک اینجا می آیم. اشرف الواعظین رفت بالای منبر، می گوید مدتی را سکوت کرد. بعد خطاب به حضرت ولی عصر یک جمله ای گفت با لحن غیر عادی که مجلس را منقلب کرد، گفت ای گمشده بیابانها کجائی؟ با آن لحن مخصوص خودش. می گوید مجلس منقلب شد. تا آخر دیگر در آن روز هر منبری که می آمد متوسل به حضرت ولی عصر می شد. این علامتها داشت رخ می داد. می گوید یک وقت دیدم لرزه ای بر اندامم افتاد این هم علامت آخر بود. می گوید نگاه کردم ببینم آن سیدی که مهمان ما بود کجاست از او بپرسم که پس آقا چه شد. می گوید دیدم آن سید سرش را زیر انداخته نشسته، رفتم سرغش گفتم حضرت کجا تشریف دارند؟ آن سید بدون اینکه سرش را بلند کند گفت نزدیک منبر چند نفر نشسته اند لباسشان هم شبیه لباس کردها است، یکی از آنها خود حضرت است. آسید حسین حائری می گوید من رفتم طرف حضرت سلام کردم گفتم آقا خیلی لطف کردید خیلی عنایت کردید، ولی صورت حضرت را به طور کامل نمی دیدم. گفتم چایی بیاوریم؟ آقا فرمودند صرف شده نمی خواهد، شما بروید جلو در از اشخاص پذیرائی کنید. می گوید من برگشتم یک نگاهی پشت سرم انداختم دیدم هیچ کس نیست. یادم آمد که آن آقا سید هم به من گفت که از همان دری که منبری ها می آیند آقا هم تشریف می آورند و هم تشریف می برند، من هم ایستاده بودم کنار در دیگری که سائر واردین وارد می شوند.

این جریانی است که با سند قطعی آن هم کسی که هم آقا را دیده و هم شناخته است. جریانهای دیگر هم هست، من این جریان را نقل کردم چون در کتب معهوده نیست. اینها قطعی است.

پس ما باید این حدیث فمن ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی والصیحة فهو کاذب مفتر را اگر ضعف سندش را نادیده بگیریم باید طبق یکی از همان توجیهات توجیه کنیم. هر چند خلاف ظاهر هست این توجیه ها ولی چاره ای جز آن نیست.

یقع الکلام فی الشهرة الفتوائیة

محور اصلی در اینجا همین مقدار است که آیا شهرت فتوائیه حجت هست یا نیست؟

اما بالتبع راجع به مرجحیت شهرت فتوائیه در فرض تعارض خبرین که یکی از این دو خبر موافق شهرت فتوائیه است، آیا شهرت فتوائیه مرجح هست نسبت به این خبر یا نه؟ این هم بحث شده است.

وهمینطور بحث شده است که آیا شهرت فتوائیه جبر ضعف سند یا دلالت می کند یا نمی کند.

وبحث چهارم هم این است که آیا شهرت فتوائیه اگر بر خلاف یک حدیثی بود، یعنی اعراض مشهور محقق شد از یک حدیثی، آیا موهن سند آن حدیث ویا دلالت آن حدیث هست یا نیست؟

فالمسائل اربعة.

آن سه مسأله را که استطرادا بحث می شود ما آخر بحث مطرح می کنیم.

المسألة الاولی: فی حجیة الشهرة الفتوائیة

آن چیزی که مسأله اصلی ما هست که حجیت شهرت فتوائیه است، مرحوم آخوند مطرح می کنید و می گوید دلیلی بر حجیت شهرت فتوائیه نیست.

بعد شروع می کند می گوید بعضی ها توهم کرده اند گفته اند که ادله حجیت خبر واحد بالفحوی دلالت می کند بر حجیت شهرت. چرا؟ برای اینکه ظنی که حاصل از شهرت هست اقوی هست از ظن حاصل از خبر واحد. وقتی ملاک حجیت خبر واحد افاده ظن نوعی است به واقع، وظن نوعی در شهرت اقوی است، پس معقول نیست که خبر واحد حجت باشد ولی شهرت حجت نباشد.

بعد مرحوم آخوند جواب می دهد، می گوید چه کسی گفته است که ملاک حجیت خبر افاده ظن نوعی است؟ از کجا شما می گوئید؟ مگر علم غیب دارید که ملاک حجیت خبر افاده ظن نوعی است؟

اشکال مرحوم آخوند فقط همین است که منع می کند از اینکه ما بگوئیم ملاک حجیت خبر ظن نوعی است. و الا ظاهرا قبول دارد که شهرت افاده ظن اقوی می کند، اما می گوید این ملاک حجیت خبر نیست.

بعد هم می فرماید: بعضی ها توهم کرده اند که مشهوره زراره «خذ بما اشتهر بین اصحابک» یا مقبوله عمر بن حنظله که «المجمع علیه بین اصحابک فیؤخذ به و یترک الشاذ النادر الذی لیس بمشهور» اینها دلالت می کند بر اینکه هر چیزی که مشهور است باید به آن اخذ بشود. إنّ المجمع علیه لاریب فیه، مجمع علیه در این مقبوله یعنی مشهور، مشهور لاریب فیه است، خب چه فرق می کند خب مشهور یا فتوی مشهور.

بعد ایشان جواب می دهد، می گوید آقا وقتی در سؤال بحث از خبر هست، بحث از تعارض الخبرین است و امام می فرماید خذ بما اشتهر بین اصحابک این ظاهرش این است که یعنی خذ بالخبر الذی اشتهر بین اصحابک. مثل اینکه یکی بگوید ایّ الرمانین احب الیک؟ او بگوید ما کان اکبر. این معنایش این نیست که کل ما کان اکبر فهو احب الی ولو رمان نباشد. اینکه معنایش نیست.

هذا محصل کلام الآخند. نوعا هم با کلام مرحوم آخوند همراهی کرده اند. فقط مرحوم آقای بروجردی مخالف هست فی الجمله با این فرمایش مرحوم آخوند. تأمل بفرمائید تا روز شنبه انشاءالله. والحمد لله رب العالمین.